

کارکرد مفهوم مادر در ادبیات علمی - تخیلی زن - مدار:
بررسی رمان دروازه‌های به سرزمین زنان اثر شری تپر

فریبا پرویزی^۱

شیده احمدزاده^۲

چکیده

مفهوم «مادری» همواره از چالش‌برانگیزترین مفاهیم نقد ادبی زن - مدار و ادبیات داستانی زنان بوده است. حذف ارتباط میان مادر و فرزند در مباحث روانکاوانه‌ی زیگموند فروید و ژاک لکان، منتقدان روانکاوی مانند لوس ایریگاری را بر آن داشته است تا به بازخوانی این ارتباط گمشده در دل تاریخ بپردازند. از دیدگاه ایریگاری، بازگشت به مفهوم مادری از روش‌های ایستادگی در برابر نظام پدرسالار غرب است، اما به دلیل سلطه‌ی زبان پدرسالاری بر تمامی علوم این بازنویسی تنها از راه محاکات زبان چنین نظام‌هایی ممکن است. مقاله‌ی پیش رو به اهمیت مفهوم مادری در نقد فمینیستی و نمونه‌ای از ادبیات علمی تخیلی زنان می‌پردازد. ادبیات داستانی زنان همواره سعی در تمرکز بر تأثیرات سرکوب‌گرانه‌ی نظام پدرسالار بر مفهوم مادری دارد. شری تپر خالق رمان‌هایی همچون دروازه‌های به سوی سرزمین زنان با ارائه‌ی تصویری ضد آرمانی از آینده‌ی در اسارت مادرسالاری به تقلیدی آگاهانه از روانکاوی فروید و نیز واسازی روایات اسطوره‌ای از ارتباط میان مادر و فرزند دختر دست می‌زند. می‌توان گفت آنچه ایریگاری و تپر را به هم نزدیک می‌سازد خودداری از ارائه‌ی تصویری معین و قابل توصیف از مفهوم مادری است.

کلید واژه‌ها: ادبیات علمی - تخیلی، مفهوم مادری، محاکات، اسطوره شناسی، ایریگاری، شری تپر.

دوره پنجم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۱

۱. دکتری زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه شهید بهشتی.

F_parvizi2006@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی.

Sheed9@gmail.com

مقدمه

از مفاهیم مهم در فرضیات نقد فمینیستی و ادبیات داستانی زنان، مفهوم «مادری» است. از دیدگاه فروید و لکان هویت اجتماعی و رشد روانی کودک تنها با ورود به آن چه لکان «نظم نمادین»^۳ می نامد محقق می شود که آن نیز مستلزم سرکوب ارتباط «پیش اودیپی»^۴ میان مادر و فرزند است. در این راستا، نقد فمینیستی در پی بازخوانی این مفهوم و اهمیت دوگانه‌ی آن در شکل‌دهی به نظام پدرسالار از یک سو و به چالش کشیدن همان نظام از سوی دیگر بوده است. اما چرا مفهوم مادری؟ علت این ضرورت از دیدگاه منتقدین فمینیست و در ادبیات زنان چیست؟ مقاله‌ی حاضر به بررسی و بازخوانی این مفهوم از دیدگاه روانکاوان منتقدی چون لوس ایریگاری و نیز ارائه‌ی نقدی بر یکی از رمان‌های شری تپر، نویسنده‌ی معروف رمان‌های علمی-تخیلی فمینیستی، می‌پردازد که موضوع اصلی آن تأثیر مخرب فرهنگ پدرسالار غرب بر ارتباط میان مادر و دختر است. به علاوه، آنچه در بحث پیش رو ضروری است، بررسی بازخوانی ایریگاری از نقش سرکوب‌شده‌ی زنان در اسطوره‌شناسی یونان و نیز بازخوانی مشابهی از همان اساطیر در رمان دروازه‌ای به سوی سرزمین زنان تپر است. برای این منظور، ابتدا به ارائه‌ی مفهوم مادری از دیدگاه روانکاوی و نیز از منظر اسطوره‌شناسی خواهیم پرداخت و سپس کارکرد این مفهوم را در اثر فوق‌الذکر بررسی خواهیم کرد. اهدافی را که تپر در قالب خوانشی تعمداً محاکاتی از فرهنگ غرب از یکسو و واسازی مفاهیمی همچون مادر در تقابل با آن دنبال می‌کند می‌توان تفسیری در قالب روایتی داستانی از آنچه ایریگاری از طریق نظریات روانکای سعی در بازخوانی آن دارد نامید.

جایگاه مادر در روانکای ایریگاری

نقطه‌ی آغازین بحث را به مروری بر خوانش انتقادی ایریگاری از نقش مادر در روانکای فروید و یونگ اختصاص می‌دهیم. از دیدگاه فروید، هویت جنسی دخترچه براساس رابطه‌ی وی با مادر و در دوره‌ی پیش‌اودیپی شکل نمی‌گیرد، بلکه برمبنای وابستگی به پدر و هنگام ورود او به آنچه لکان بعداً آنرا نظم نمادین می‌نامد، صورت می‌پذیرد. به نظر فروید، پس از گذار از مرحله‌ی پیش‌اودیپی، دخترچه ارتباط خود را با مادر به حسادت و رقابت برای به دست آوردن توجه پدر تقلیل می‌دهد و مادر - یعنی اولین ایزه‌ی

3. Symbolic Order

4. Per-oedipal

توجه - جای خود را به پدر می‌دهد (Irigaray, *Speculum* 34). لکان نیز این استحاله را قربانی‌کردن «بی‌واسطگی جسمی»^۵ یا همان وابستگی پیش‌اودیپی به مادر برای پانهادن به نظم نمادین می‌داند. چنین فوریتی در تئوری لکان را می‌توان سنگ بنای نظم نمادین برای دستیابی به یک گفتمان جمعی دانست. ایریگاری این گفتمان جمعی را چیزی جز «اقتصاد همسان‌سان»^۶ در نظام پدرسالار غرب نمی‌پندارد. از دیدگاه لکان، پدر نمادین، و نه لزوماً پدر واقعی، همواره شخص سومی است که ارتباط عینی مادر و فرزند را دچار اختلال می‌کند. نقش پدر را شاید بتوان به زبان تشبیه کرد که دخالت آن باعث گسست در رشته‌ی تخیل آدمی می‌شود (The Irigaray Reader, 39). از دیدگاه لکان، این تداخل در شکل‌گیری تمایز روانی^۷ نقش مهمی دارد چون به فرد قدرت تمیز دادن خود از دیگری را می‌بخشد. پیروان لکان بر این باورند که امر نمادین امری پدرسالارانه است. شاید به همین دلیل الی راگلدسالیوان^۸ پدرسالاری را کلید قلمدادکردن مردان به عنوان قهرمانان اجتماعی می‌داند. از دیدگاه ژاک دریدا، برتری و اهمیتی که لکان برای تمایز جنسی قائل است بیشتر بر پایه‌ی تقابل‌های دوگانه^۹ است چراکه در آن، مردانگی (ذکوریت) با «حضور»^{۱۰} عقلانیت برابر است و زنانگی با عدم حضور/جسمانیت، بنابراین عقلانیت در گرو حذف زنانگی است (Brennan 12). پرسش‌هایی که اغلب منتقدین روانکاو فمینیستی چون نانسی چودورو^{۱۱}، جین فلاکس^{۱۲}، جولیا کریستوا^{۱۳} و لوس ایریگاری درباره‌ی نقش مادر/زن در روانکاوی فروید و لکان مطرح می‌کنند از این قبیل است: آیا نقش مادر در فرهنگ غرب می‌تواند به نقشی فراتر از زایش و مراقبت از طفل به منظور زمینه‌سازی برای ورود او به نظم نمادین پدرسالار بدل شود؟ والد بودن در کجا و از چه نقطه‌ای آغاز می‌شود؟ در مادری یا فراتر از آن؟ آیا فرضیات فمینیستی و داستان‌های زنان به قدر کافی به این مفهوم پرداخته‌اند؟

به نظر چودورو، از مهم‌ترین دلایل نادیده‌انگاشتن اهمیت مادری، ارتباط طبیعی مابین توانایی زیست‌شناختی زایش و قابلیت شیردهی زنان و مسئولیت آنها درقبال نگهداری از طفل است. بدین ترتیب، اهمیت این مفهوم با تأکید بر ارتباط پیش‌اودیپی

5. Material Immediacy

6. Economy of Sameness

7. Psychical differentiation

8. Ellie Rogland Sullivan

9. Binary opposition

10. Presence

11. Nancy Chodorow

12. Jane Flax

13. Julia Kristeva

میان مادر و طفل یکی از سنگ‌بناهای نقد روانکاوی فمینیستی است. به نظر منتقدین روانکاوی چون ایریگاری، بخشی از روانکاوی فروید و لکان محافظه‌کارانه و غیرتاریخی^{۱۴} به نظر می‌رسد و به همین دلیل، منتقدین فوق‌الذکر به دنبال راهکارهایی برای بازسازی این ارتباط سرکوب‌شده هستند. به نظر فلاکس، تبعیض جنسیتی همواره مانعی بر سر راه زنان در دستیابی به آنچه وی استقلال فردی برای پرورش طفل می‌نامد بوده است. به نظر چودورو، از آنجا که در اغلب فرهنگ‌ها، تنها زنان نقش مادری را ایفا می‌کنند این نقش می‌تواند بر شخصیت هر دو جنس و هویت جنسی آنها و نیز ساختار روانی‌شان تأثیر ویژه‌ای بگذارد. اما به علت همجنس بودن مادر و فرزند دختر، مادر با او همذات‌پنداری می‌کند و خود را در او می‌بیند. این همذات‌پنداری، جدا شدن آنها از یکدیگر را با مشکل مواجه می‌کند و مرحله‌ی پیش‌اودیپی را در دختر طولانی‌تر می‌کند. چودورو این ارتباط را نوعی «هم‌زیستی»^{۱۵} می‌نامد. اما در مورد فرزند پسر چنین نیست. چرا که مادر با او همذات‌پنداری نمی‌کند و این امر باعث می‌شود جدایی آن دو در مرحله‌ی پیش‌اودیپی آسان‌تر شود. برای مادر، فرزند پسر ابژه است اما فرزند دختر بخشی از هویت جنسی اوست. در جدالی فرویدی با زنانگی، فرزند پسر و دختر هر دو ناگزیر از جداسدن از مادرند و به نظر چودورو، انکار این وابستگی برای پسر بچه آسان‌تر است و دختر بچه مرحله‌ی دشوارتری را پشت سر می‌گذارد چرا که در عین همذات‌پنداری با مادر، باید برای ساختن هویت زنانه‌اش وابستگی به پدر را جایگزین کند. چودورو به این نتیجه رسید که هیچ الزام زیست‌شناختی‌ای در نقش مادری وجود ندارد، بلکه زنان برای این مادری می‌کنند که پیش‌تر از این نقش مادر را زنی برایشان ایفا کرده است (Wieland 107). در این راستا، ارتباط میان مادر و فرزند نباید در پرورش جسمی خلاصه شود، بلکه باید ارتباطی باشد که هر دو (مادر/دختر) را به سمت استقلال فردی سوق دهد (همان‌جا). چودورو، با انتقاد از دیدگاه فروید درباره‌ی ضرورت قربانی‌کردن رابطه‌ی مادر/دختر برای شکل‌گیری وابستگی اودیپی دختر به پدر، بر این باور است که لازمه‌ی برقراری این ارتباط، استحکام رابطه‌ی اولیه‌ی میان مادر و دختر است و این به معنای قربانی‌کردن هیچ یک از طرفین نیست.

گرچه هدف از این مقاله برتری‌بخشیدن به گروه خاصی از روانکاوان فمینیست

14. A-historical

15. Symbiosis

نیست، مباحث جداگانه‌ای که ایریگاری و کریستوا در باب ارتباط میان مادر و دختر مطرح می‌کنند در مقایسه با نظریات چودورو و فلاکس واقع‌گرایانه‌تر است. چودورو و فلاکس با طرح فرضیه‌ی رابطه‌ی عینی^{۱۶} از ارتباط مادر و فرزند سخن می‌گویند، ارتباطی که در آن، مادر مفعول دو مرحله‌ی پیش‌اودیپی و اودیپی است و نقش مهمی در شکل‌گیری هویت جنسی کودک ندارد. از سوی دیگر، کریستوا و ایریگاری به طرح گفت‌وگویی میان مادر و فرزند دختر می‌پردازند. کریستوا مادر را مفهومی سرکوب‌شده و یا تحقیرشده در تمدن غرب می‌نامد. در مقاله‌ی معروفی درباره‌ی مادری به نام «Stabat Mater» کریستوا از موضعی ساختارشکنانه از وابستگی پیش‌اودیپی میان بدن مادر و طفل سخن می‌گوید. هنگامی که کودک به نظم نمادین وارد می‌شود، ارتباط با بدن مادر قطع می‌شود و تنها فضای ممکن برای یکی شدن «خود»^{۱۷} و «دیگری»^{۱۸} که درون بدن مادر محقق می‌شود، یعنی جایی که «دیگری» اجازه رشد می‌یابد، از دست می‌رود. این ارتباط به نظر کریستوا فراتر از قانون پدرسالارانه است (Kristeva 145). در عین حال، کریستوا بر لزوم جدایی طفل (صرف نظر از جنسیت وی) از مادر تأکید دارد و گرچه در آثار اولیه‌اش بیشتر به دنیای مادری و جسم مادر می‌پردازد، در آثار بعدی‌اش بر این جدایی تأکید می‌ورزد. به نظر او، «قربانی کردن مادر»^{۱۹} یک الزام زیست‌شناختی و روانی برای دستیابی به استقلال است (Wieland 116) ولی شدت آن در فرهنگ‌های مختلف یکسان نیست. به نظر کریستوا، تنفر فرویدی دختر از مادر نقش کاتالیزور را در این جدایی ایفا می‌کند ولی بیان این تنفر برای وی آسان نیست و بر خلاف فرزند پسر که تنفر خود از پدر را به سادگی بیان می‌کند، دختر بچه توانایی بیان حس تنفر از مادر را ندارد (۱۱۷). اما ایریگاری، به رغم اجماع با کریستوا بر سر موضوعیت اسارت زن در نظم نمادین، لزومی در آن‌چه کریستوا قربانی کردن مادر می‌نامد نمی‌بیند. وی همچنین اصراری بر «خلق زبان زنانه» ندارد بلکه ترجیح می‌دهد تا برای نمایان‌تر کردن ذات‌باوری در نظام پدرسالارانه‌ی غرب از زبان همان نظام استفاده کند. به نظر ایریگاری، بازنویسی متون مردسالارانه‌ای چون روانکاوی و اسطوره‌شناسی منجر به تغییر تدریجی نظام‌های پدرسالار است. در واقع، فراگیر بودن پدرسالاری استفاده از زبانی غیر از زبان پدرسالارانه را مشکل می‌سازد. به

16. Object-relation

17. Self

18. Other

19. Matricide

همین دلیل، ایریگاری این بازنویسی را محاکات یا تقلید^{۲۰} آگاهانه می‌نامد و از طریق آن زبان تمدن غرب را به بوت‌های نقد می‌گذارد (Howe & Appleton Aguir 177). وی در قالب محاکات، با استفاده از روانکاوی فروید و بهره‌گیری از روایات اساطیری، به بازخوانی قربانی‌شدن مادر در فرهنگ غرب می‌پردازد. هنگامی که ایریگاری از آپولو^{۲۱} و نظام پدرسالارانه‌اش و نیز ارتباط خونی سخن می‌گوید، یا وقتی به اورستیز^{۲۲} و برحق‌شمردن وی در دریدن گلی‌های مادر خیانتکارش کلاپتمنسترا^{۲۳} اشاره می‌کند و یا از زنانی چون کلاپتمنسترا و دیگر زنان انتقامجوی اسطوره‌های سخن می‌گوید، بی‌شک همه‌ی زنان زخم‌خورده و تحقیرشده‌ای را در نظر دارد که به دنبال هویت خویش‌اند (The Irigaray Reader, 36).

ایریگاری معتقد است که غرب در جست‌وجوی اصالت و دستیابی به آن، همواره از روایات اسطوره‌های به نفع خود استفاده کرده است. وی با بهره‌گیری از نظریه‌ی برساخت‌بودن تاریخ به بازخوانی فلسفه‌ی یونان و اسطوره‌شناسی می‌پردازد. نظرات وی راجع به خرد^{۲۴} یا کلمه در فلسفه‌ی یونان در حوصله‌ی بحث حاضر نمی‌گنجد، اما علاقه‌اش به اساطیر یونان، واسازی و اسطوره‌زدایی^{۲۵}، و نیز نو اسطوره‌سازی^{۲۶} در خوانش وی از ارتباط میان مادر و دختر نقش مهمی دارد (Whitford, ed. 6). چنان‌که فوکو می‌گوید: «نگاه نو به وقایع تاریخی ارزشمندتر از گفته‌های تازه است» (The Order of Things, 28) و به نظر ایریگاری، در چنین نگاه جدیدی «شجره‌نامه‌ی زنانه تنها راه حل نیست، بلکه هدف به‌چالش‌کشیدن هژمونی شجره‌نامه‌ی آرمانی مردانه است، زیرا هر تغییر سیاسی و اقتصادی در گرو تحول و بازنگری در نظم نمادین است» (The Irigaray Reader, 44). این نظام بازتاب‌دهنده‌ی قوانینی است که به نقش مادر اهمیت چندانی نمی‌دهد. مادر فردی است با مسئولیت اجتماعی مهم، اما از آنجاکه، در نظام پدرسالار، رسالت زن در شناخت خویش مقهور نقش‌های ازپیش‌تعریف‌شده به‌عنوان مادر، خواهر، و همسر است در حقیقت زنان نقشی واقعی و قائم به‌فرد ندارند. به همین دلیل، به نظر ایریگاری، «از مهم‌ترین روش‌های تغییر نظم پدرسالار بازخوانی نقش مادر است» (Wenzel 56). از آنجاکه فیزیولوژی زن در نظام پدرسالار بر هویت اجتماعی وی غالب بوده است چنین

20. Mimicry

21. Apollo

22. Orestes

23. Clytemnestra

24. Logos

25. Demythify

26. Remythify

بازخوانی‌ای تنها از طریق تقلید آگاهانه از گفتمان ذات‌باورانه‌ی^{۲۷} پدرسالار در امر بازنمایی ممکن است.

ایریگاری بر ارتباط بین مادر و دختر تأکید می‌ورزد، ارتباطی که به نظر وی هر دو را از هویت تحمیل‌شده‌ی اجتماعی بر آنان می‌رهاند. در مقاله‌ی «حرکت بدون دیگری ناممکن است»^{۲۸} ایریگاری از موضع دختر در گفت‌وگوی میان مادر و دختر سخن می‌گوید. به نظر او، حضور هر دو طرف گفت‌وگو به یک‌اندازه اهمیت دارد و حضور یک طرف نباید به منزله‌ی غیبت و یا حذف طرف مقابل قلمداد شود (۲). اما در نظام‌های پدرسالار، امکان این حضور متقابل وجود ندارد و به همین علت دختر از ترس تحمیل نقش مادر بر خود، به عنوان تنها انتخاب موجود، از مادر فاصله می‌گیرد و در این گریز به آغوش نظامی پناه می‌برد که ایریگاری آن را نظام همسان‌گرا می‌نامد؛ نظامی که در آن دختر به دشواری می‌تواند همجنسان خود را بشناسد و در نتیجه قادر به تمایز خویش از مادر و اثبات فردیت مستقل خود نیست (Yi, Lin, 40). در این‌جا، ایریگاری با بهره‌گیری از روایت اسطوره‌ای جدایی پرسفونی^{۲۹} از مادرش دیمیتر^{۳۰} به‌خلاء تاریخی میان مادر و دختر اشاره می‌کند. چنین خلائى منجر به سردرگمی هر دو می‌شود: «تو کجایی؟ من کجای داستانم؟ ارتباط گمشده‌مان را چگونه بیابیم؟ ارتباط من با دیگری چیست؟» (۶۵). در تلاش برای دستیابی به شجره‌نامه‌ی مادری که همواره قربانی نظم نمادین پدرسالار شده است، ایریگاری به بازنویسی چیزی دست می‌زند که آن را سرکوب‌شده‌ی فرهنگ غرب می‌نامد (Giorgio 13). وی با بررسی آثار نمایشنامه‌نویسان یونان باستان مانند اسکلس^{۳۱} سعی دارد اسطوره‌ای اصیل^{۳۲} از مادر/زن درون جامعه بیابد. در تراژدی اورستیا^{۳۳} اولین کهن‌الگویی که در آن وابستگی مادر و دختر نادیده گرفته شده، شخصیت کلاپتمنستراست که به نظر ایریگاری زنی مستقل و درعین‌حال مادری انتقام‌جوست که به خون‌خواهی قربانی شدن دخترش، ایفجینیا^{۳۴}، در جنگ یونان و تروا، همسرش

27. Essentialistic

28. And One Doesn't Stir Without the Other

29. Persephone. همسر هادس خدای جهنم

30. Demeter

خدا - بانوی باروری و ازدواج که به خواست زئوس - خدای خدایان - مجبور به موافقت با تملک هادس بر دخترش شد.

31. Aeschylus

32. Origin myth

33. Oresteia

34. Iphigenia

آگامنون^{۳۵} را، هنگامی که فاتحانه از جنگ بازمی‌گردد، به قتل می‌رساند. تاریخ غرب همواره از کلایتمنسترا به عنوان نماد جسمانیت یاد می‌کند. به نظر ایریگاری، در این خوانش کهن از تراژدی اورستیا، به حس انتقام‌جویی کلایتمنسترا اشاره نمی‌شود. در واقع، اختیار او به عنوان مادر به پدر تفویض شده است چرا که آگامنون بدون اطلاع وی دخترش را به مسلخ خدایان می‌کشانند. این قطع ارتباط میان مادر و دختر در نظام پدرسالار منجر به حذف مادر و در نهایت حذف دختر می‌شود. گفت‌وگویی که ایریگاری از آن سخن می‌گوید هرگز میان کلایتمنسترا و ایفجینیا صورت نمی‌گیرد و قربانی کردن دختر در پیشگاه خدایان به منظور پیروزی یونان، که خود سمبل پدرسالاری است، کنایه‌ای است از ورود دختر به نظم و قانون پدرسالارانه؛ قانونی که در آن بازگشت به سوی مادر ناممکن است. این ارتباط نه تنها در نقد فمینیستی بلکه در آثار رمان‌نویسان زن معاصر بازتابی چشمگیر داشته است.

مادران و دختران در ضد - آرمان شهر دروازه ای به سرزمین زنان^{۳۶}

شهرت شری استوارت تیر (تولد: ۱۹۲۹)، نویسنده‌ی رمان‌های علمی - تخیلی زنان و داستان‌های هراس‌انگیز و اسرار‌آمیز، بیشتر به خاطر رمان‌های علمی - تخیلی زن‌مدار با محوریت بوم‌فمینیسم (فمینیسم دوستدار محیط زیست)^{۳۷} است. در میان رمان‌هایی که وی در آن به اساطیر و مفهوم مادری پرداخته است، می‌توان به دروازه ای به سرزمین زنان (۱۹۸۸) زیبایی (۱۹۹۱) و هجوم فرشتگان (۱۹۹۳) اشاره کرد. تیر مانند ایریگاری به واسازی و بازخوانی اسطوره‌شناسی و فرضیات فروید درباره‌ی ارتباط مادر و فرزند می‌پردازد و با تقلیدی آگاهانه از نظام پدرسالار غرب به نقد همه‌ی نظام‌هایی می‌پردازد که صرف نظر از مادرسالار یا پدرسالاربودن به علت همسان‌گزینی^{۳۸} و جدایی‌خواهی^{۳۹} تبدیل به دژستان^{۴۰} یا سرزمین‌هایی ضدآرمانی می‌شوند. گروهی از منتقدین تیر، رمان‌های وی را در شمار علمی - تخیلی آرمان‌گرا دسته‌بندی کرده‌اند ولی آنچه این مقاله بر آن تأکید می‌ورزد ساختار ضدآرمان‌گرایانه‌ی آثارش و به‌ویژه تقلید آگاهانه‌ی او از نظام پدرسالار غرب است. شاید از مضامین مهم در داستان‌های او بازگشت به اساطیر در مقابل حرکت به سمت فناوری در آثار دیگر نویسندگان علمی

35. Agamemnon

36. *The Gate to Women's Country*

37. Ecofeminism. برگرفته از فرهنگ علوم انسانی، داریوش آشوری

38. Self-same

39. Separatism

40. Dystopia

- تخیلی است. تپرنیز مانند ایریگاری یونان باستان را گذشته‌ای آرمانی تصور نمی‌کند بلکه بخش مهمی از این گذشته به ظاهر آرمانی را به چالش می‌کشد.

در رمان دروازه‌ای به سرزمین زنان، تپر دست به خلق آینده‌ای می‌زند که در آن عده‌ی قلیلی از زنان تنها بازماندگان قتل‌عامی هسته‌ای‌اند. در این سرزمین، زنان هسته‌ی قدرت و کنترل‌کنندگان اصلی جامعه‌ای تجزیه‌طلب‌اند و سعی در نجات طبیعت از چنگال پسرلرزه‌های جنگی دارند که به نظر آن‌ها «سیصد سال پیش مردان مسبب اصلی وقوع آن بودند» (*The Gate*, 4). این سرزمین در نزدیکی ساحل غربی آمریکای شمالی است و زنی که خود را دختر حوا می‌نامد آن را پایه‌گذاری کرده است؛ نامی که در آن نقش مادر و شجره‌نامه‌ی او خودنمایی می‌کند. در آمریکایی که تپر متصور می‌شود، دوره‌ی پدرسالاری جای خود را به مادرسالاری داده است و بجای تکنولوژی پیشرفته‌ی سیصد سال پیش که به جنگ منجر شد، زنان در جوامعی زندگی می‌کنند که از تکنولوژی پیشرفته به دورند. در این جوامع که دیوارهایی آن‌ها را از سربازخانه‌های جنگجویان جدا می‌کند، زنان و شماری از مردان که از جنگجو بودن سر باز زده‌اند زندگی می‌کنند که زنان آنها را ملازم خود کرده‌اند. زندگی زنان در این به ظاهر آرمان‌شهر از آن جهت با زندگی مردان در سربازخانه‌ها مغایرت دارد که از حس سلطه‌جویی و رقابت رهاست. گویی «تپر سعی بر بیان این نکته دارد که زنان تنها راه نجات طبیعت را در بازگشت به سوی خدای - مادر زاینده‌ی طبیعت می‌بینند، حال آنکه مردان هنوز خشونت را به عنوان زیربنای قهرمان‌گری پرستش می‌کنند» (Thompson 196). سربازخانه هنوز جایی است که زنانگی در آن به سخره گرفته می‌شود و مردانی که تصمیم می‌گیرند در کنار زنان و براساس هم‌فکری زندگی کنند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. در مقابل، زنان نیز قدرت خود را به طریق دیگر اعمال می‌کنند. مردان حق تحصیل علوم را ندارند چراکه سیصد سال پیش این علوم را قربانی سلطه‌جویی و برتری‌طلبی بر جهان از طریق جنگ کردند، جنگی که به قربانی شدن زنان و کودکان انجامید. سرزمین دیگری نیز در کنار سرزمین زنان واقع شده است که گروهی از مردان بنیادگرایی مذهبی اداره‌اش می‌کنند. تپر جامعه‌ی پدرسالاری را خلق کرده که در آن مردان گرداننده‌ی همه‌ی امورند و از نظر آنها زنان ابزار تولید مثل هستند.

استاویا⁴¹، قهرمان داستان برای مدتی در چنگ این قبیله‌ی بدوی اسیر می‌شود و از دیدن آن همه خشونت و جهل و تحقیر زنان وحشت می‌کند. در نهایت، میان بد و بدتر، سرزمین زنان را با همه‌ی کاستی‌هایش می‌پذیرد.

خوانش محاکاتی تپیر از نقش مادر در فرهنگ پدر سالار

آنچه را می‌توان در رمان دروازه‌ی سرزمین زنان محاکاتی از نظام پدرسالار و سلطه‌ی ایدئولوژیک آن، که براساس ضدیت با «دیگری» بنا شده، ذکر کرد این است که در این سرزمین، حتی با وجود نگاه‌داشتن مردان بیرون دروازه‌های آن، زنان همچنان سرگرم ایفای وظایف و نقش‌هایی هستند که در جامعه‌ی پدرسالار برعهده داشته‌اند. مادران وظیفه‌ی نگه‌داری از پسرانشان را تا سن پنج‌سالگی، یا همان پایان مرحله‌ی پیش‌آودیبی، برعهده دارند و سپس طی مراسمی خاص آنان را به سربازخانه‌ها و نزد پدرانشان می‌برند. در این اقدام به ظاهر نمادین، در واقع زنان فرزندان خود را قربانی نظم و قانون پدرسالار می‌کنند، گرچه خود این قوانین را وضع کرده‌اند. دختران نیز در این جامعه، زیر نظر مادر، خود را برای مادرشدن و سرپرستی نسل آینده آماده می‌کنند. آنچه در این سرزمین از آن به عنوان «وظایف جنسی» یاد می‌شود در مراسم خاصی دو بار در سال انجام می‌شود. گرچه ظاهراً زنان در این سرزمین دارای اقتدارند، تعیین چنین وظایفی تلویحاً بر عدم استقلال آنها دلالت می‌کند. این مراسم را می‌توان به مثابه‌ی کارنوالی نیز در نظر گرفت که به‌رغم سلب استقلال از زنان/دختران پیوند میان مادر و دختر را قوت می‌بخشد چرا که سربازان هرگز در طول این مراسم اجازه‌ی ورود به خانه‌های آنان را ندارند (Bartter ed. 124).

در این سرزمین، به خاطر «سوءاستفاده‌ی مردان از فناوری»، که منجر به تخریب طبیعت و نسل‌کشی شده است، اکنون زنان مالکان اصلی علوم‌اند و از اصلی‌ترین وظایفشان احیای طبیعت است. درحالی‌که زنان در علمی مانند پزشکی، مهندسی و مدیریت مهارت کسب می‌کنند و به کتب عصر فن‌آوری، که سیصد سال پیش از دسترس خارج شده‌اند، دسترسی دارند، به مردان اجازه تحصیل عالی داده نمی‌شود. آموزش آنها فقط شامل آموزش ابتدایی است و کتابخانه‌هایشان فقط مزین

41. Stavia

به داستان‌های حماسی و رمانس است. مهارت‌هایشان نیز منحصر به مهارت‌های نظامی و رزمی است. زنان، از سوی دیگر، به داستان‌های عاشقانه دسترسی ندارند، زیرا آموخته‌اند که «روابط عاشقانه به سلطه‌ی مردان ختم می‌شود» (6 Carrol). فرزندان ذکور در پانزده‌سالگی تصمیم می‌گیرند که بین جنگجو بودن و به خدمت زنان درآمدن یکی را برگزینند، و رمان سرزمین زنان نیز با همین انتخاب آغاز می‌شود. داوید پسر قهرمان داستان رودرروی مادر می‌ایستد و می‌گوید: «خانم، شما را به اینجا فراخواندم تا بگویم پیشنهادتان مبنی بر بازگشت به شهر زنان مغایر با شأنم است. من دیگر پسران نیستم و از اینکه پسر یک جنگجو هستم به خود می‌بالم...» (4, *The Gate*).

طی مراسمی خاص، مادر و وابستگی به وی نفی می‌شود و پسرانی که تصمیمی غیر از این گرفته‌اند، با رسوایی تمام، عریان از سربازخانه رانده می‌شوند تا از دروازه‌ی سرزمین زنان، «همان در باریکی که از چوب صیقلی ساخته شده و نقشی برنزی از روح ایفجینیا با طفلی در آغوش بر سر در آن خود نمایی می‌کند» (18, *The Gate*)، وارد سرزمین زهدان - گونه‌ی مادران خود شوند. در این محیط به ظاهر امن، پسرانی که تصمیم به بازگشت گرفته‌اند، از خشونت مردانه فاصله می‌گیرند و در عوض می‌توانند مانند زنان به پرورش ذهن و فراگیری علوم بپردازند گرچه نقش ظاهری آنها تا انتهای داستان محافظت از زنان و عرضه‌ی خدمات است. از سوی دیگر، تپر دست به خلق تصویری می‌زند که با آنچه فروید از آن به عنوان لزوم جایگزین کردن پدر به جای مادر در راستای رشد هویت جنسی دختر نام می‌برد مغایر است. در مقاله‌ای با عنوان «فقر روانکاوی»^{۴۲}، ایریگاری یکی از کاستی‌های روانکاوی فروید را طرح لزوم قربانی‌شدن مادر در این ارتباط بر می‌شمارد. به نظر ایریگاری، ناتوانایی دختر در همذات‌پنداری با مادر، به عنوان زنی دارای تمایلاتی منفک از تصویر فروید از وی، یعنی موجودی که پس از به دنیا آمدن / آوردن فرزندش هویتی مستقل نخواهد داشت (74, *The Irigaray Reader*). فقط در حیطه‌ی گفتمان پدر - سالار روانکاوی قابل توجیه است و با تغییر ماهیت این گفتمان به مادرسالاری، مانند آنچه در رمان تپر می‌گذرد، تغییر می‌کند. در این رمان استاویا از بدو کودکی با مادرش همذات‌پنداری می‌کند و گرچه برای مدت

42. The Poverty of Psychoanalysis

کوتاهی، به واسطه‌ی تمایلات احساسی، از دستورات وی سرپیچی می‌کند در نهایت راه مادرش را به عنوان جانشین او در مجمع زنان می‌پذیرد. به نظر می‌رسد که تپر در این جامعه تأکید ایریگاری مبنی بر لزوم پیوند خواهری میان زنان در جهت برجسته‌کردن کاستی‌های روانکاوای پدرسالار غرب را به کار می‌گیرد. شاید بتوان گفت که تصویر آینده‌ای آرمانی در آثار علمی - تخیلی زنان در واقع آشنایی‌زدایی از موضوعاتی است که در زمان حال بی‌چون‌وچرا پذیرای آن‌ایم. از مقولات مطرح‌شده توسط ایریگاری در مقاله‌اش با عنوان «رویاری با جسم مادر»^{۴۳} شجره‌نامه‌ی زنان خانواده است که گویی تپر نیز آن را به کار می‌گیرد. در سرزمین زنان ارتباط میان مادران و دختران از آن‌جا قوت می‌گیرد که زنان، برخلاف شیوه‌ی نام‌گذاری کودک براساس نام پدر، نام مادران و مادربزرگان را به عنوان نام فامیل برمی‌گزینند. نام فامیل استاویا، برای مثال، «دختر مارگوت اهل شهر مارتا»^{۴۴} است.

گرچه کل داستان تقلیدی است اغراق‌آمیز از گفتمان پدرسالارانه‌ی جنگ، اصلاح‌نژاد و جدایی‌طلبی، ارتباط مادر و دختر را شاید بتوان یکی از اصلی‌ترین مفاهیم این رمان دانست؛ مفهومی که در این ضدآرمان‌شهر و تنها در متن یک جامعه‌ی مادرسالار محقق می‌شود. چنان‌که سارا لوفانو^{۴۵} می‌گوید، «ساختارهای پدرسالار مسلط بر جوامع غربی تمایل نویسنده‌گان زن را برای تصور مکانی دیگر مشتعل می‌سازند و این‌جای دیگر در واقع «ناکجا‌آباد» آرمان‌شهر فمینیستی است (*Feminism and Science Fiction*, 53). به نظر می‌رسد دنیای خیالی تپر دنیایی است که زنان خود آن را برگزیده‌اند ولی در واقع چنین نیست. گرچه در چنین «آرمان‌شهرهایی» علل سرکوب زنان در نظام‌های پدرسالار درشت‌نمایی شده، راه حل ارائه‌شده در آن‌ها بر مبنای همان نظام‌های سلطه و سرکوب «دیگری» است. در رمان سرزمین زنان، تنها پیوند حقیقی زیست‌شناختی پیوند میان مادر و فرزند است، زیرا زنان با هوشمندی تمام و به یاری علم از باردارشدن از جنگجویان جلوگیری می‌کنند، درحالی‌که آنان را در همان خوش‌خیالی باقی می‌گذارند که این فرزندان عقبه‌ی خودشان و وارثان آن‌هایند. به نظر چودورو، زنان دخترانشان را موجوداتی مستقل و متفاوت از خود نمی‌انگارند، بلکه برعکس نوعی حس

43. The Bodily Encounter whit the Mother

44. Margotsdaughter Marthatown

45. Sarah Lefanu

همذات‌پنداری با آنها دارند (96, *Reproduction of Mothering*). ارتباط بین بسیاری از مادران و دختران در سرزمین زنان چنین است. مورگات که از اعضای مجمع زنان و مادر استاویا، قهرمان داستان، است زنی است که برای حفظ ساختار سرزمین زنان گاه مجبور است حس مادری‌اش را قربانی کند. مورگات به کرات به دخترانش گوشزد می‌کند که زنان در این سرزمین همواره باید کارهایی را انجام دهند که با خواسته‌های قلبی‌اشان مغایر است، کارهایی مانند سپردن پسرهایشان به پدران جنگجو در پایان پنج‌سالگی. ایریگاری بر این باور است که مادر در جوامع پدرسالار ملزم به پذیرش رفتار و منشی است که نظام بر او تحمیل می‌کند و او آن را همچون بخشی لاینفک از زنانگی‌اش می‌پذیرد (50, *The Irigaray Reader*). به نظر وی، چنین زنانی «در نقش خود محصور شده‌اند و گرچه نیاز اولیه‌ی فرزندان به مادر را برآورده می‌کنند از خواسته‌های فردی خود می‌گذرند» (52). مورگات در حقیقت نیاز جامعه‌ی زنان را به تصمیمات عقلانی برای جلوگیری از تهدید سلطه‌ی مردان پاسخ می‌دهد، حال آنکه مجبور است از خواسته‌های فردی و احساسی‌اش چشم‌پوشد. در «سرزمین مقدس» نیز زنان به پرستش و اطاعت بی‌چون‌وچرا از قوانین پدرسالار خو گرفته‌اند و آنچه ایریگاری از آن به عنوان اجبار زن به نفی رابطه‌ی عاطفی با فرزند به منظور ورود او به «قانون خواسته‌های پدر» نام می‌برد در این سرزمین متجلی است. در این جامعه، همانند آنچه ایریگاری معتقد است، «زنان هم مسئول به‌وجودآوردن نظم پدرسالارند و هم قربانی آن، چراکه فرهنگ غرب بر مبنای قربانی‌کردن نمادین مادر بنا شده است» (47). پس چگونه یک دختر می‌تواند به راحتی با مادری همذات‌پنداری کند که به نقش ازپیش‌تعیین‌شده‌اش عادت کرده است و اساساً آیا تجارب این مادران در چارچوب نقش‌های ازپیش‌تعیین‌شده آموزه‌ای مناسب برای دختران به منظور کسب هویت فردی است؟

به این جهت، پیمان میان مادر و دختر در معرض تهدید است، چراکه به اعتقاد ایریگاری، دختران همواره آرزو داشته‌اند از «سرکوب» توسط مادران خود بگریزند. فرار استاویا با یکی از پسران جوان پادگان به نام شرنون نشان‌دهنده‌ی خواست دختران برای استقلال از مادران است. در نهایت، استاویا بازگشت به سوی مادر را با رضایت کامل نمی‌پذیرد، بلکه این تصمیم تنها چاره‌ی باقی‌مانده برای اوست. مخلصه‌ای که استاویا در آن گرفتار می‌آید باعث می‌شود او زبان گویای خود تپ

شود که معتقد است در برقراری ارتباطی مبتنی بر قدرت یا نظام نمادین جدید، حذف «دیگری» تنها گزینه‌ی پیش روی است، و به همین علت است که هیچ‌گونه تفسیر آرمانی و آرمان‌شهری بر رمان سرزمین زنان مترتب نیست. از سوی دیگر، در این رمان، فرزند پسر برای این‌که بتواند به جنسیت مردانه خود پی‌برد باید در پنج‌سالگی از مادرش جدا شود. ورود پسران به دنیای مردانه بسیار آگاهانه‌تر از ورود دختران به قلمرو زنانگی است. «در سرزمین زنان، زنانگی تقابل و فاصله بین زن و مرد را پررنگ‌تر می‌کند و عملاً با ایجاد تقابل مذکر/مؤنث نوعی نگرش مردسالارانه را، که نهایتاً منجر به بی‌ارزشی زنان می‌شود، ایجاد می‌کند» (Crawford 57).

از جمله مقولات مرتبط در این رمان به‌کارگیری روایات اساطیری به منظور تأکید بر مفهوم مادری و پیوند میان مادر و فرزند (خصوصاً فرزند مؤنث) است. الگوی اصلی سرزمین زنان را باید در ساختار نمایشنامه‌ی ایفیجینا، که هر سال در سرزمین زنان برگزار می‌شود، جست‌وجو کرد. اما این انطباق فقط تقلیدی است که تپیر از طریق آن سعی دارد زنان را آگاه کند که چگونه چنین تمدن‌هایی بر حذف و سرکوب زنان/مادران بنا شده‌اند. به نظر ایریگاری، فروید از پدرکشی به عنوان عامل شکل‌گیری قوانین حاکم بر تمدن یونان نام می‌برد ولی مقوله‌ی مادرکشی را، که از نظر ایریگاری عامل مهمی در شکل‌گیری جامعه‌ی پدرسالار یونان به‌شمار می‌رود، نادیده می‌گیرد (The Irigaray Reader, 36). دلیل دیگری که می‌توان برای این انطباق در نظر گرفت تلاش تپیر برای درهم‌شکستن سلطه‌ی بی‌چون‌وچرای مردان بر هنر نمایشنامه‌نویسی است، چراکه نمایشنامه‌ی هنری است اجتماعی و مردان همواره، در جایگاه اعضای فعال اجتماع، به نوشتن و اجرای ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه مبادرت ورزیده‌اند. علاوه‌براین، نمایشنامه‌ی فوق که به صورت موازی با کل داستان پیش می‌رود بر ارتباط فراموش‌شده‌ی مادر و دختر و دخالت نظام و ارزش‌های پدرسالار در این جدایی صحنه می‌گذارد.

ایفیجینای تپیر تصویری از نمایشنامه‌ی بازنویسی‌شده‌ی یورپیدس^{۴۶} به نام زنان تروا^{۴۷} است که به نقل داستان زنان بازمانده‌ی تروایی پس از کشته‌شدن پادشاه تروا و قتل‌عام ترواییان به دست یونانیان می‌پردازد. دختران ساکن سرزمین زنان، در کنار آموختن مفاهیم «مطالعات زنان»، وظیفه‌ی شرکت در اجرای سالانه‌ی

46. Euripides

47. Trojan Women

نمایشنامه‌ی ایفیجینیا در ایلیوم را نیز برعهده دارند. «ایفیجینیا نماد رنج و نسل‌کشی زنان و کودکان در نتیجه‌ی جنگ‌طلبی و سلطه‌ی مردان یونانی است. رنجی که اعضای مجمع زنان در رمان تپر برای حراست از این سرزمین در برابر تهدید مردان پادگان متحمل می‌شوند به نوعی یادآور موقعیت زنان تروایی در بند یونانیان است» (Thompson 196). روایت چندتکه‌ی داستان تپر میان گذشته‌ی زنان و آینده‌ی قابل تصور در نوسان است. این عدم تقارن زمانی در راستای به تصویرکشیدن سرنوشت محتوم و مشترک مادران و دختران در طول تاریخ است و از این رو نمایشنامه‌ی ایفیجینیا بازخوانی همان سرنوشت مشترک در اساطیر یونان است. این نمایشنامه از آن رو در بحث حاضر اهمیت می‌یابد که ایریگاری نیز در نقد خود بر فرهنگ پدرسالار غرب از آن بهره جسته است. ایریگاری در مقاله‌ی «رویاری با جسم مادر» بر این باور است که فروید از این گذشته‌ی اساطیری در توتم و تابو^{۴۸} بهره می‌جوید تا تاریخچه‌ی «پدرکشی» را به عنوان اساس شکل‌گیری جوامع معرفی کند، حال آنکه به قربانی‌کردن مادر در روند شکل‌گیری نظام اشاره نمی‌کند (The Irigaray Reader, 36).

ایفیجینیا در ایلیوم بیش از آن که گویای سرنوشت حزن‌انگیز زنان در غم از دست‌دادن همسران و پسران‌شان پس از شکست تروا باشد، استقامت زنان بدون مردان را به‌نمایش می‌گذارد و نیز اینکه چگونه دخالت مردان ارتباط مادران/دختران را مختل کرده است. بنابراین، زنان بیش از این‌که قربانی خشونت مردان در جنگ‌ها باشند، تحت سیطره و فشار نظم نمادین فرهنگ غرب قرار دارند. درهرحال، یک چیز حتمی است و آن به‌تصویر کشیدن نمایشنامه‌ی یونانی زنان تروا اثر اورپیدس است. آنچه در این نمایشنامه جلب توجه می‌کند این است که پسران در جنگ تروا قربانی می‌شوند، درست همان‌طور که در سرزمین زنان آن‌ها را به نوعی قربانی می‌کنند و به سربازخانه‌های نظامی می‌فرستند. دختران را نیز به همان ترتیب از مادران جدا می‌کنند و به ابزار شهوت‌رانی مردان و تولیدمثل تبدیل می‌کنند. همان‌طور که زنان تروا در سوگ از دست‌دادن پسران و شوهران و سرزمین خود می‌نالند و زاری می‌کنند، در سرزمین زنان هم زنان گه‌گاه بر مرگ پسرانشان در جنگ زاری می‌کنند، هرچند که احساس مسئولیت و نگرانی آن‌ها در قبال از دست‌رفتن منابع

48. Totem & Taboo

طبیعی و ناهنجاری‌های به وجود آمده‌ی زیست‌محیطی ناشی از جنگ بیشتر است. در اینجا تقلید هزل‌آمیز تپر از نمایشنامه‌ی کمدی لیسیترا^{۴۹}، اثر آریستوفان^{۵۰}، نیز قابل بررسی است. در این نمایشنامه، زنان احساس می‌کنند مأموریت دارند، با کنترل شهوترانی مردان، صلح را به جامعه برگردانند. این نمایشنامه بر کلیشه‌های جنسیتی رایج در مورد زنان تأکید دارد، زیرا همان‌طور که لیسیترا احساس می‌کند باید دنیا را از جنگ ویرانگر و قدرت‌طلبی مردان نجات دهد، تلاش می‌کند از زنان نیز در مقابل «غریزه‌ی ویرانگر» شان محافظت کند و بنابراین بیشتر روی زنان کنترل دارد تا مردان. مجمع زنان تپر نیز از همین ماهیت فکری برخوردار است، زیرا کنترل آن‌ها بر زنانی که ممکن است به نوعی بخواهند از پیمانی که بسته‌اند تخطی کنند بیشتر است. مجمع زنان به سستی و ضعف اخلاقی در طبیعت زنان و کنترل آن‌ها بر غرایزشان بیشتر حساس‌اند تا نظم‌دادن به موقعیت و زندگی مردان جنگجویی که خارج از سرزمین زنان در سربازخانه‌ها زندگی می‌کنند. تپر تعمداً رابطه‌ی مادر/دختر را به این کنترل وابسته کرده و هدف او از این کار برجسته‌کردن جنبه‌ی ضد آرمانی جامعه‌ی جدایی‌طلب و تک‌جنسیتی است. حال سؤال اینجاست که آیا تفسیر تپر تفسیری هجوآمیز از پیوندهای طبیعی و جبرگرایانه است یا فراخوانی است برای تجدید نظر در مسئله‌ی مادری تا بتوان به جامعه‌ای آرمانی و عاری از برتری‌طلبی دست یافت؟

به نظر می‌رسد پاسخ هر دو سؤال یکی است. حتی اگر رمان تپر هزلی باشد بر تمام آنچه از نظر اجتماعی و ایدئولوژیک خود را بر زنان تحمیل می‌کند و حق و حقوق آنان را برای داشتن کنترل و مالکیت بر بدن‌شان تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و یا فراخوانی باشد برای بازاندیشی مفهوم مادری، به هر ترتیب، جوامع و تشکل‌های زنان در سرزمین زنان، سرزمین مقدس، و زنان تروایی بر پایه‌ی اسارت و تحت‌تقید بودن زنان/مادران بنا شده است. از چنین منظری، به همان سبکی که یک جامعه‌ی تمام - پدر مثل «سرزمین مقدس» بر پایه‌ی سلسله مراتب بنا شده، یک ایدئولوژی تمام - مادر نیز تمایل دارد یک جنسیت را به نفع دیگری بیرون براند. نتیجه‌ی اولی این است که زنان/مادران از حقوق احساسی و بیولوژیک خود بر فرزندان‌شان محروم می‌شوند و نتیجه‌ی دومی، تحمیل قدرت بر «دیگری» است. در سرزمین زنان، زنان به

49. *Lycistrata*

50. Aristophanes

مادر اعظم یا «مادر طبیعت»^{۵۱}، الهه‌ای که هم مظهر زایش است و هم مظهر ویرانگری، باور دارند. شاید تنها حسن این پرستش این باشد که زنان را وامی‌دارد از طریق علم موقعیت مادر - طبیعت را به وضعیت سالم و پویای گذشته بازگردانند. به جز مادر/ رئیس مجمع زنان در سرزمین زنان، مارگوت (مادر استاویا)، که هم نقش ویرانگر و هم نقش زاینده‌ی مادر - طبیعت را برعهده دارد، سوزانا در سرزمین مقدس و هکوبا^{۵۲} در زنان تروا نمونه‌هایی از مادر و رابطه‌ی مادر/دختر در جامعه‌ی مردسالار غرب‌اند. همه‌ی آنها به دخترانشان عشق می‌ورزند ولی دیر یا زود ناچارند آنها را به نظام مردسالار تحویل دهند. سرزمین زنان، با همه‌ی داعیه‌اش مبنی بر این‌که جامعه‌ای است که از قید جنسیت آزاد است، پر از قیدوبندهای دست‌وپاگیر و کنترل‌کننده بر بدن زن است. مارگوت وقتی با دختر نوجوان سرکش خود مادرانه مدارا می‌کند ناچار است تصمیم مجمع مبنی بر اخراج او از سرزمین زنان به خاطر تخطی از «مقررات» زنانه را بپذیرد و احساسات مادرانه‌اش را سرکوب کند. سوزانا و دیگر زنان متأهل سرزمین مقدس، زنان را در روز ازدواج‌شان تازیانه می‌زنند و این کار را به تعبیر خوشایندتری «تأدیپ» می‌نامند تا نو عروسان را با قوانین ساکنان سرزمین، که گفته می‌شود بر مبنای آموخته‌های عهد عتیق است، بیشتر آشنا کنند. در زنان تروا نیز، هکوبا به همراه دخترش کاساندر^{۵۳} و آندروماک^{۵۴} (بیوه هکتور) به اسارت یونانیان می‌روند. زنان این نمایشنامه هرگز مردان را مستقیماً نكوهش نمی‌کنند، بلکه معتقدند که زن باید در مقابل نامالیقات سرنوشت نوعی خویش‌داری و تحمل روحانی داشته باشد. همین تحمل و خویش‌داری نیز به خوبی در اصول اخلاقی ساکنان سرزمین مقدس و سرزمین زنان متبلور است.

هر چند ظاهراً زنان سرزمین زنان مفاهیم این نمایشنامه‌ی یونانی را در تدوین سیاست‌های جدایی‌طلبانه خود به‌کار گرفته‌اند، رفتارشان با زنان به‌هیچ‌وجه مناسب نیست. چه مردان در سرزمین مقدس و چه زنان در سرزمین زنان، مادری و زاینده‌ی زنان را کنترل می‌کنند و زنان ناچارند الزامات و قوانین جامعه را رعایت کنند. در سرزمین مقدس، مانند سرزمین زنان، مادری کماکان امری حقیر و رقت‌انگیز است و پسران باید از مادرانشان جدا شوند. زنان باید «مطابق قانون عمل کنند» (*The Gate*).

51. Mother Nature

۵۲. Hecuba ملکه تروا، همسر پرایم که پس از جنگ تروا به اسارت یونانیان درآمد

53. Cassandra

54. Andromache

50) و در جایگاه مادر، باید مدام بار غم مخفی کردن احساسات مادرانه‌شان را تحمل کنند. وابستگی مادران به دخترانشان به مراتب بیشتر است زیرا آن‌ها پسرانشان را فقط سالی یک یا دو بار می‌بینند. در سرزمین مقدس، پسران از مادران جدا می‌شوند. در هر دو سرزمین، مادران می‌خواهند از دخترانشان در مقابل خشونت مردان محافظت کنند، اما برای این کار باید دائم بر بدن آنان کنترل داشته باشند. زنی مثل هکوبا نیز اهمیت مادری را درک می‌کند، اما وقتی در کشتن قاصد یونانیان، تالتیبیوس⁵⁵، تردید می‌کند احساسات طبیعی خود را به خاطر مادربودنش زیر پا می‌گذارد، چراکه او نیز، از نظر هکوبا، پسر یک مادر است، و این محدودیت یا نبود قدرت تصمیم‌گیری برای او به شدت عذاب آور می‌شود:

هکوبا: یا شما مردان ما را بکشید و به افتخارش ببالید، یا ما زنان شما را می‌کشیم و تا ابد به نفرین آن دچار می‌شویم. مرده یا نفرین‌شده فرقی نمی‌کند. زنان نمی‌توانند در دوزخ چنین تصمیماتی بگیرند... (*The Gate*, 315).

بنابراین، سرزمین زنان شبیه دوزخ است، جایی که زنان تصمیم نمی‌گیرند و تصمیم‌گیری بسیار محدود است. به‌هرحال، قوانین یکی است، و فقط عوامل اجرای آنهاست که تفاوت می‌کند. جین فلتزر⁵⁶ معتقد است هر نظام یا گفتمانی که بر پایه‌ی تقابل سلسله‌مراتبی بنا شده باشد «ما را دوباره به نظام ارزشی و تلقی مردسالارانه بازمی‌گرداند» (52). به‌علاوه، با بزرگ‌نمایی نقش مادری، در هر سه پیرنگ، تپر نابخردی موجود در تحمیل مادری به زنان را در قالبی هجوآمیز به خواننده عرضه می‌کند. هرچند تپر تصویر مثبتی از پیوند خواهری میان زنان عرضه می‌کند، اهمیتی که به مادر، «به قیمت حذف پدر» (61)، می‌دهد خود دلیلی بر صحت این مدعاست. حذف «دیگری» در هر نظامی به اندازه‌ی نظام مردسالار دچار نقصان و انحراف است.

55. Talthibius

56. Jane Pfelzer

نتیجه‌گیری

تقلید تپیر از یک نظام اجتماعی ذات‌باور^{۵۷} باعث می‌شود زنان و مردان داستانش همچنان در همان موقعیت متعارض و ناسازگار باقی بمانند. به نظر می‌رسد وی آنچه را افلاطون «تفاوت در مرتبه‌ی مرد و زن و نه در نوع آنها» می‌نامد، ریشخند و استهزاء می‌کند. رمان‌های او بیش از آنکه هشدار دهند که بدون محقق شدن آزادی زنان چه برسرخشان خواهد آمد، بر این باور تأکید دارند که اگر همان نظام‌های سلسله‌مراتبی مثل پدرسالاری و مادرسالاری کماکان به جای افراد تصمیم بگیرند و آن‌ها را مقهور ایدئولوژی خود کنند چه اتفاقی خواهد افتاد. جامعه‌ای که بخواهد تفاوت‌های جنسیتی و تفاوت‌های موجود در دل تفاوت‌های میان افراد را نادیده بگیرد، لاجرم در حال تکرار تاریخ است نه بازبینی و بازنویسی آن. در جامعه‌ای که رشد و حق انتخاب فرد با محدودیت یا مانعی مواجه شود، مادری به آیین قربانی کردن پیوندهای زنانه تبدیل می‌شود تا نظام‌های نمادین دیگر امکان رشد و عرض اندام پیدا کنند. پیامد مستقیم چنین جریانی قربانی شدن رابطه‌ی مادر/دختر است، چراکه دختران برای ایفای نقش مادری یا ناچارند با مادران خود همذات‌پنداری کنند و از آنان تبعیت کنند و یا در هراس از بی‌هویتی به آغوش نظام پدرسالار غرب پناه برند، جایی که هیچ فردیت متفاوت و منحصر به فردی انتظار آن‌ها را نمی‌کشد. «از مضمون‌های اصلی رمان تپیر، مادری است ولی ناسازگاری میان مادران و دختران باز هم لاینحل باقی می‌ماند» (Carrol 45). ظاهراً تپیر نیز مانند ایریگاری با خوانشی محاکاتی از اسارت مفهوم مادری در نظام پدرسالار بیش از آن‌که به دنبال نشان دادن مضمون ضد - آرمان‌شهر در سرزمین زنان باشد به خواننده فرصت تعمق در کاستی‌های نهادینه‌شده در هرگونه نظامی را می‌دهد که به بهای حذف «دیگری» از گفتمان اجتماعی بنا شده است. بدین ترتیب، شاید آرمان‌شهر زنان جایی همین نزدیکی هاست اگر بتوان به جای تصور آینده‌ای محال تاریخ را از نو خواند.

منابع

- Bartter, Martha, A,ed.*The Utopian Fantastic; Selected Essays from the Twentieth International Conference on the Fantastic in the Arts*.Westport: Greenwood Publishing Group ,Inc,2004.
- Brennan, Teresa,ed.*Between Feminism and Psychoanalysis*. London: Routledge, 1989.
- Carrol,Lona Pomeroy. *Mythological Background in Sheri Tepper's Fiction*.Florida: Florida Atlantic University, 1996.
- Crawford,Thorun Zitner.*The Unguarded Gate: The Infiltrations of Patriarchy in Sheri.S. Tepper's The Gate to Women's Country*.Florida: Florida Atlantic University, 1999.
- Chodorow, Nancy.*Feminism and Psychoanalysis*.United States: Yale University Press, 1989.
- -----.*Reproduction of Mothering*. California: University of California Press, 1978.
- Michelle Foucault. *The Order of Things*.3rd edition.London: Routledge,2004.
- Giorgio, Adalgisa. *Writing Mothers and Daughters: Renegotiation of the Mother in western European Narratives by Women*.New York: Berghahan Books,2002.
- Irigaray,Luce .*Speculum of the Other Woman*. Ithaca: Cornell University Press, 1985.
- Kristeva, Julia&Goldhammer, Arthur. "Stabat Mater". Poetics Today, Vol. 6, No. 1/2, The Female Body in Western Culture: Semiotic Perspectives (1985), pp. 133-152 Published by: Duke University Press Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/1772126>
- Lefanu, Sarah. *Feminism and Science Fiction*. Indiana: Indiana University Press, 1989.
- Thompson, Diane. *The Trojan War; Literature and Legends from the Bronze Age to the Present*. North Carolina:McFarland&Company,Inc.,2004.
- Tepper, Sheri.S.*The Gate To Women's Country*.New York: Bantam Books,1989.
- Waterson,Domma Scott. *Transmission of Matrilineal/Matriarchal Society in Ethnic American and Fantasy Literature*. Florida: Florida Atlantic University, 1999.
- Wieland, Christina. *The Undead Mother*. London: Karnac (Books) Ltd, 2002.
- Wenzel,Helen Vivienne. "Introduction to Luce Irigaray's "And the One Doesn't Stir without the Other". <http://www.jstor.org/stable/3173506>
- Whitford, Margaret,ed. *The Irigaray Reader*.Oxford: Blackwell Publishers, Inc., 2004.
- Yu, Yi Lin. *Mother She Wrote: Matrilineal Narratives in Contemporary Women's Writing*. New York: Peter Lang Publishing, 2005.